



لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در عملیات کربلای ۵

سردار سرتیپ علی فضلی

تنظیم: امیرمحمد حکمتیان*

لشکر ۱۰ سیدالشهدا ^(ع) در عملیات کربلای ۵ مأموریت اجرای عملیات در قسمتی از پنج‌ضلعی و تصرف مواضع هلالی دشمن در شمال جاده شلمچه را بر عهده داشت، اهمیت خطیر این لشکر در تأمین و تصرف جاده مرزی شلمچه به‌عنوان اصلی‌ترین جاده وصولی به زمین‌های شرق بصره، در حدی بود که در صورت ناکامی این یگان‌ها، ورود یگان‌های قرارگاه‌های قدس و نجف به منطقه عملیات با مشکل جدی مواجه می‌شد. این یگان در مراحل بعدی عملیات کربلای ۵ در غرب کانال پرورش ماهی و پس از آن در زمین‌های حاشیه شط‌العرب وارد عمل شد. نظر به اهمیت عملکرد این لشکر، سردار سرتیپ علی فضلی با حضور در نخستین دوره انتقال فرهنگ و تجارب دفاع مقدس که در زمستان ۱۳۹۴ در اردوگاه میثاق آبادان برگزار شد، ضمن تبیین درس‌های عملیات والفجر ۸، عملکرد لشکر ۱۰ سیدالشهدا ^(ع) در عملیات کربلای ۵ را برای دانشجویان دانشکده فرماندهی و ستاد دانشگاه امام حسین ^(ع) تشریح کرد. وژگان کلیدی: علی فضلی، لشکر ۱۰ سیدالشهدا ^(ع) ، انتقال تجارب فرماندهان، دفاع مقدس، دانشگاه امام حسین ^(ع) .	چکیده		

نکته‌ها و درس‌هایی از عملیات والفجر ۸

در ابتدای این جلسه سردار علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) بعد از توضیح چگونگی اجرای عملیات فریب در جزیره ام‌الرصاص، تشریح عملکرد گردان غواص این لشکر و اینکه این عملیات توجه دشمن را به این منطقه جلب کرد و از فاو غافل ماند، نکات مهمی را درباره عملیات والفجر ۸ برای دانشجویان تشریح کرد که عبارت‌اند از:

«نکته اول (غافلگیری): درواقع در عملیات والفجر ۸ در جزیره ام‌الرصاص اصلی‌ترین اتفاقی که افتاد، غافلگیری بود. در عملیات کربلای ۴ دشمن هوشیار شد. جزیره ام‌الرصاص [بیشتر از این امکان استحکامات را نداشت. عرض کردم وقتی غواص‌ها خط بشکنند، غافلگیری را باید رعایت کنیم و تا آنجایی که می‌شود در عدم هوشیاری دشمن، سرپل اولیه تصرف شود. این اتفاقات به ما کمک کرد. وقتی فشار روی جزیره زیاد شد، من تصمیم گرفتم خودم بروم وارد جزیره بشوم. قرارگاه خیلی موافق نبود؛ بنابراین شهید

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال پانزدهم □ شماره پنجاه و هشتم □ زمستان ۱۳۹۵ و بهار ۱۳۹۶



سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

گرفته بودند. چون در کنترل بودند آنها با محبت همراهی می‌کردند. استقرار واحد پشتیبانی رزم ما صورت گرفت. در این مدت مدیر شناسایی، جانمایی همه‌چیز توجیه براساس کار و طرح و منظر پیش رفت. کاری که انجام شد این بود که شهید بزرگوار میررضی مسئول عملیات، دستور عملیاتی را برای همه گردان‌ها و واحدها نوشت؛ که در سپاه خیلی باب نبود. از آن نسخه‌ها فکر کنم نگهداری شده باشد. تمام گزارش‌های روزشمار اطلاعات عملیات و تخریب موجود است.

نکته ششم (همه پای کارند): همه عوامل پشتیبانی رزم و خدمات رزم در شب عملیات مأموریت دارند. هیچ‌کسی خارج از این محدوده رزم مأموریت ندارد. مثلاً بچه‌های آموزش نظامی ما تماماً در هدایت آتش مستقیم و منحنی مسئولیت محوری دارند. شاهسونده، آراین، سردار حاج رحیمی و مجموع این بچه‌ها،

شهادت بچه‌ها، تعدادشان، ابعادش و کیفیتش را درآوردند. حالا اگر یک وقتی به ما داده شد، کمی موضوع را باز می‌کنیم.

نکته پنجم (پشتیبانی همپای رزم): یک بخش بسیار مهم، بخش پشتیبانی رزم و خدمات رزم بود که این دوتا درواقع هویت رزم را به مقصد می‌رسانند. معنا و مفهوم رزم به‌تنهایی بدون پشتیبانی رزم، خیلی زیاد نیست؛ چون آن آتش‌های حمایتی و آن پشتیبانی‌های ما برای اینکه حفاظت را رعایت کرده باشیم، همه‌جا را جانمایی کردیم. جانمایی که انجام شد تیم‌ها و عناصر را بردیم توجیه کردیم. درواقع از ثبت تیر ژاندارمری و بچه‌هایی که به‌عنوان قرارگاه، دیدبانی می‌کردند، استفاده کردیم. سعی کردیم که در آنجا تظاهر به حضور جدی داشته باشیم تا زمان قرنطینه. وقتی قرنطینه شروع شد دیگر برادران ژاندارمری هم در خط در کنترل قرار

مسئولیت هدایت این آتش را داشتند. بچه‌های عقیدتی و سیاسی در شب عملیات چه کار دارند؟ بچه‌های عقیدتی و سیاسی که کارشان اینجا تمام می‌شود باید بیایند در فرارگاه کار سمپاتی را به عهده بگیرند. ما راوی‌های عزیزی داشتیم در مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (که به آنجا دفتر سیاسی هم گفته می‌شد). در هر کدام از یگان‌ها یکی دو نفر از این راوی‌ها حضور داشتند و جلسات را تماماً ثبت می‌کردند.

نکته هفتم (شور و مشورت): یادم نمی‌آید هیچ ساعتی از فرارگاه شور ستادی نداشته باشیم. قرارگاه، اعضای مؤثری در این مشورت بودند. هر شب بدون استثنا درباره جنگ بحث بود؛ اگر تا اذان صبح طول نمی‌کشید تا نزدیک اذان صبح طول می‌کشید که شب قبل بچه‌ها به دست آورده بودند، اطلاعات تاکتیکی در قرارگاه بحث می‌شد. گروهی می‌شدند فرماندهان خودی و گروهی می‌شدند فرماندهان دشمن. ضعف‌ها و قوت‌ها را بحث می‌کردیم که اتفاقاً این بحث‌ها خیلی به ما کمک می‌کرد.

نکته هشتم (آمادگی جسمانی بالا): برد راه‌پیمایی بچه‌ها و همچنین آمادگی جسمانی آنها برای من مؤلفه مهمی بود. حتماً باید بین ۱۰۰ تا ۳۲۰ کیلومتر راه‌پیمایی را برای هر عملیات داشته باشیم. ما یک اردوگاه کوثر داشتیم که آقا مرتضی قربانی محبت کردند آن را به ما دادند؛ همان اردوگاه شهید بیگلو که ما بعداً اسمش را کوثر گذاشته بودیم و همچنین دوکوهه را به شهید کلهر تغییر نام دادیم. این بچه‌ها برای عملیات‌ها، این پیاده‌روی را داشتند. چند روز رفت‌وآمد بچه‌ها طول می‌کشید. این بعداً در کربلای ۴ خیلی به ما کمک کرد. آمادگی جسمانی بچه‌ها مهم بود. هر صبح، صبحگاه داشتیم.

نکته نهم (انتخاب فرمانده اصلح): وقت خواب برای فرماندهان خیلی مهم نبود که چه ساعتی از شب و چه ساعتی از روز باشد. هر ساعتی که درواقع کاری مهم در پیش رو نداشتیم استراحت می‌کردند. تقسیم کار می‌کردیم که کارها را ثابت کنیم. هر کسی براساس انتظاری که از او بود باید این تکلیف را خوب انجام دهد. دو تا دوربین داشتیم که خیلی چیز ویژه‌ای نبود. ای کاش دوربین‌های مدرن امروز بود که خیلی مؤثرتر می‌توانست باشد. یکی از این دوربین‌ها در اختیار اطلاعات و عملیات و تخریب بود. دائماً یک کسی به من می‌گفت چرا به اینها دوربین می‌دهید. بچه‌های اطلاعات و عملیات و تخریب هر آنچه برداشت می‌کردند که اگر توانسته باشند فیلم هم بگیرند، می‌آمدند در یک منطقه بازسازی شده، شبیه‌سازی شده را اجرا می‌کردند. این را سعی می‌کردند با واقعیت تطبیق بدهند. مثلاً چقدر عمق میدان مین‌هاست؛ فاصله کمین‌ها چطوری است؛ فاصله سنگرها چطوری

سردار فضلی:

یادم نمی‌آید هیچ ساعتی از قرارگاه شور ستادی نداشته باشیم. هر شب درباره جنگ بحث بود؛ اگر تا اذان صبح طول نمی‌کشید تا نزدیک اذان صبح طول می‌کشید. گروهی می‌شدند فرماندهان خودی و گروهی می‌شدند فرماندهان دشمن. ضعف‌ها و قوت‌ها را بحث می‌کردیم که اتفاقاً این بحث‌ها خیلی به ما کمک می‌کرد.

سال ۶۹ آزاد شد. من گهگاه ایشان را می‌بینم. گفتم آخرین وضعیت؟ گفت اینها هنوز دنبال این بودند که این واقعا پاسدار بوده که از اروندرود عبور کرده یا سرباز ژاندارمری؟ گفت ما هنوز به اسم سرباز ژاندارمری خود را معرفی می‌کردیم، ولی در این اواخر در یک تفحص‌هایی احتمال اینکه ما پاسدار باشیم را می‌دادند.

نکته دوازدهم (توجیه کامل نیروها توسط فرمانده): مأموریت لشکر سیدالشهدا^(ع) که قرارگاه

برایش تعیین تکلیف کرده بود، عملیات تک پشتیبانی و پاتک فریب بود. منطقه اصلی عملیات والفجر ۸ در فاو بود، ولی برای اینکه توجه دشمن به جزیره ام‌الرصاص که در نزدیکی بصره قرار دارد معطوف شود و احساس کند که اینجا محور اصلی عملیات است مثل کربلای ۴ که سال بعدش اتفاق افتاد. لذا در زمینه توجیه نیروها،

بچه‌ها نگاهشان به دهان

و توجیهات فرمانده است. معمولاً برای آماده‌سازی بچه‌ها به دفعات با آنها صحبت می‌کردیم. یک بار در صبحگاه، یک بار در نمازخانه. من در قرنطینه با آنها شفاف صحبت می‌کردم، چون اینها به جایی، به کسی دسترسی نداشتند؛ بعد هم هم‌قسم و هم‌پیمان بودیم. بسیجی‌ها معتقدند اگر توجیه بشوند یقیناً اگر از ما بهتر عمل نکنند حتماً هم‌سطح پاسدارها

است؟ برای عبور از این موانع بعضاً بین بچه‌ها گزینش می‌کردند که چه کسی می‌تواند از این معبر برود. ما هیچ‌وقت عملیات را به گردان نمی‌دادیم. محور جنگ، گردان نبود؛ ما به فرمانده گردان مأموریت می‌دادیم. آن‌قدر در اتاق جلسات در قرارگاه تاکتیکی بحث می‌کردیم تا ببینیم کدام فرمانده برای این راهکار، برای این مسیر، برای این هدف، مؤثرتر و علاقه‌مندتر است؛ این درمی‌آمد. بعضی وقت‌ها مثلاً می‌دیدم که ما باید این فرمانده را بگذاریم. اینجا پیچیدگی زیاد بود. آن‌قدر می‌چرخاندم و می‌چرخاندمش در این بحث‌ها تا همه بگویند این برای این کار بهتر است.

نکته دهم (استفاده مناسب از آتش): از آتش حداکثر استفاده را می‌کردیم. من استفاده از آتش زیاد را از برادر مرتضی قربانی یاد گرفتم. آتش‌های مستقیم و آتش‌های منحنی را هرچقدر که می‌شد برای شکستن خط انجام داد، تلفات را کم می‌کرد، منتها هدایتش مهم بود. این هدایت با بچه‌های آموزش نظامی بود که در این کار زنده‌تر از بقیه بودند. حتماً همه گردان‌ها یک دسته ادوات داشتند. یک وقتی ما آمدیم خمپاره ۸۱ به گردان‌ها دادیم، دیدیم نمی‌توانیم. گردان‌های ما باید سبک‌بال باشند؛ اگر اینها را سنگین کنیم نمی‌توانند. به آنها در حد اس.پی.جی، دوشکا و خمپاره ۶۰ دادیم و خمپاره ۸۱ را کم کردیم؛ یعنی دیدیم اگر فرمانده اینها قرار باشد همه این آتش‌ها را هدایت کند، باید خودش عقب باشد و آن استراتژی که فرمانده باید جلوتر از نیروها باشد، اتفاق نمی‌افتد. به نظرم اینها کمک می‌کرد.

نکته یازدهم (رعایت حفاظت اطلاعات): علی‌سیف‌اللهی که در شناسایی اسیر شد، چندسالی در اسارت باقی ماند و در

بسیجی‌ها معتقدند اگر توجیه بشوند یقیناً اگر از ما بهتر عمل نکنند حتماً هم‌سطح پاسدارها و در مواردی از ما بهتر عمل می‌کنند؛ چون آنها تکلیف‌مدار عمل می‌کنند. شاید ظاهراً آراستگی نداشتند، ولی در اجرای انضباط در دفاع مقدس ستودنی بودند.



سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

از خط حد لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) با فاصله اندکی در خرمشهر مستقر می شدیم. اردوگاه ما این بار در اطراف مسجد جامع خرمشهر بود. ۴ گردان سنگین با سایر واحدهای پشتیبانی رزم حدود ۳۰۰۰ رزمنده باید در اینجا استقرار پیدا کنند. یک عقبه ۲۰ کیلومتری در خرمشهر زیر پل های هفت و هشتی و تعدادی سنگر از قبل در اینجا پیش بینی کرده بودیم. آرام آرام به بحث آمادگی ها رسیدیم. برادر محسن (رضایی) یک تدبیری را ابلاغ کردند؛ آن تدبیر این بود که همه فرماندهان لشکرها - که در همه لشکرها این اتفاق افتاد- باید تا پایین ترین سطح فرماندهان جلسه بگذارند و رأساً یک به یک گزارش بدهند. باید فرماندهان تیپ، فرمانده گردان ها، فرمانده گروهان ها، فرمانده دسته ها، قسمت ها، بخش ها و هرکسی که در این عملیات مأموریتی بر عهده اش گذاشته شده بود، در حضور فرمانده لشکر گزارش بدهد. یک چیزی قریب به ۱۰۰۰ گزارش در اینجا اخذ

لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) باشیم. در این عملیات، ما زیرمجموعه قرارگاه قدس بودیم. سردار عزیز جعفری فرماندهی این قرارگاه را به عهده داشت. در ضمن، مدتی قبل از عملیات کربلای ۴، لشکر ۱۹ فجر و لشکر ۵۷ حضرت ابوالفضل^(ع) در منطقه عملیاتی کربلای ۵ (شلمچه) به عنوان تک پشتیبانی به دژ زدند. خط پدافندی شلمچه را از لشکر ۷ ولی عصر^(عج) تحویل گرفته بودیم. نزدیک این عملیات (کربلای ۴) خط حدی که به ما داده بودند باز قریب به ۶ ماه فرصت داشتیم. عبور از رودخانه اروند و جزیره ام الرصاص، خط حد لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) بود. برای این کار باز در این ۶ ماه کار آماده سازی، آموزش، ممارست و تمرین، هماهنگی، شناسایی و طراحی و همه این اتفاقات باید انجام می شد. ما در عملیات کربلای ۴، توسعه وضعیت داشتیم. تعداد گردان ها افزایش پیدا کرده بود. اینجا در قالب لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) توفیق خدمت و حضور در این عملیات حاصل شده بود. لذا باید در عبور

مواخذه فرمانده لشکر در عملیات کربلای ۴

سردار فضلی در ادامه سخنان خود درباره آمادگی برای اجرای عملیات کربلای ۴ اظهار کرد: «به ما می‌گفتند شما موج دوم هستید. برادرهای آمار پشتیبانی درک درستی از موج اول و دوم نداشتند که فاصله اینها یک ساعت است، دو ساعت است. وقتی که خطی شکست، می‌گویند یگان دنبال پشتیبان حرکت کند و مأموریت خودش را انجام دهد. وقتی که قایق‌های سنگین عاشورا را به ما دادند موتورهایشان باید حداقل ۲، ۳ روز روی آب روشن باشد تا آب‌بندی شوند؛ چون همه شناورها نو و صفر کیلومتر بود. هرچه ما به قرارگاه مراجعه می‌کردیم نمی‌توانستند تشخیص بدهند که فرقی بین موج اول و دوم نیست. به ما جرثقیل نمی‌دادند. این شناورها را فرستاده بودیم. شناورها را سوار بر کفی آوردیم. جرثقیل سنگینی نیست که اینها را پایین بیاوریم و در آب بیندازیم. به ما می‌گویند شما موج دوم هستید. من دیدم این جوری که نمی‌شود. این تکه را می‌خواهم برای انضباط در جبهه و جنگ بگویم. من برای کربلای ۴ به مواخذه کشیده شدم، چرا؟ ما گفتیم بروید جرثقیلی که در جاده می‌رود را بگیرید و بیاورید، فقط مال یگان‌ها نباشد. باید جرثقیل‌های قرارگاه را بگیرید و این قایق‌ها را در آب بیندازید. دست بر قضا جرثقیل قرارگاه صراط به پست ما خورد. جرثقیل صراط را آوردند قایق‌ها را در آب انداختند. سردار قانانی برای پیگیری آمد، دیدم خیلی عصبانی است. به شهید کلهر گفتم حاج عبدالله شما برو یک‌خرده نرمش کن،

شد. مفهوم این حرف این است که وقتی هزارتا گزارش را فرمانده لشکر دریافت می‌کند، با هزارتا فرمانده در سطوح مختلف حرف می‌زند، تجربیات و طرح آنها را دریافت می‌کند، معمولاً از یک منظر بالاتر تدبیرش را می‌گوید، توصیه‌هایش را می‌گوید. اعتقاد خودم این بود که برای عملیات کربلای ۴ قریب به هزار فرمانده لشکر داریم. وقتی آمدند در قرنطینه قرار گرفتند، دیگر هیچ‌کسی از قرنطینه بیرون نمی‌رفت. شب و روز این جلسات پشت سر هم تکرار می‌شد. طرح منظر و ماکت بسیاری درست کردیم. قرار شد بعد از ام‌الرصاص در بخش جنوبی بصره به ما خط حد بدهند، بعد آنجا واحدهای ما عملیات انجام دهند. بچه‌ها برای کربلای ۴ در آمادگی فوق‌العاده‌ای قرار دارند. اینجا برد ۳۲۰ کیلومتر راه‌پیمایی از پادگان دوکوهه و شهید کلهر تا اردوگاه کوثر برای تمام گردان‌ها اتفاق

برادر محسن (رضایی) ابلاغ کردند که همه فرماندهان لشکرها باید تا پایین‌ترین سطح فرماندهان جلسه بگذارند و رأساً یک‌به‌یک گزارش بدهند. یک چیزی قریب به ۱۰۰۰ گزارش در اینجا اخذ شد. مفهوم این حرف این است که وقتی هزارتا گزارش را فرمانده لشکر دریافت می‌کند، و طرح آنها را دریافت می‌کند.

افتاده است. همه باید یک‌بار این راه‌پیمایی برد بلند را داشته باشند. اگر نداشته باشند اصلاً اجازه ورود به عملیات را نمی‌دهند. وقتی رقابت سالم است همه سعی می‌کنند از همدیگر سبقت بگیرند. سبقت‌ها برادرانه است و غروری به کسی دست نمی‌دهد. همه احساس می‌کنند آمادگی جسمانی تعیین‌کننده است. در این عملیات آمادگی جسمانی بالا بود. آمادگی روحی بچه‌ها فوق‌العاده بود.»

بود. به همدیگر نگاه کردند و گفتند دارد درست می‌گوید. گفتند برو، ولی دیگر تکرار نشود. آمدیم پای کار. آن شب محل استقرار گردان‌هایمان تا اسکله کمتر از ۱۰۰ متر بود؛ بنابراین باید از کارون عبور می‌کردیم. فاصله ما تا اسکله ۱۰۰ متر بود؛ آنجا هم به اندازه پیش‌بینی کرده بودیم که بچه‌ها با سرعت بیایند سوار قایق شوند.»

دشمن شروع به بمباران شبانه فیلرها و منوره‌های هواپیما کرد. فیلر هواپیما ۱۲-۱۰ دقیقه روشنایی وسیعی را ایجاد می‌کند. فیلرهای فراوان، آتش فراوان و پرحجم. آرام آرام شروع کرد به شیمیایی زدن. شهید کلهر گفت در قرارگاه دارند تصمیم می‌گیرند بر اینکه عملیات نگرفته و برای عقب‌نشینی تصمیم گرفته‌اند.

آگاهی دشمن از زمان

عملیات و عدم‌الفتح آن

سردار فضلی در ادامه سخنرانی خود درباره عملیات کربلای ۴ افزود: «پیش‌بینی زمان‌بندی را کردیم که بتوانیم به محض اینکه آنجا خط را شکستند، ما حرکت کنیم. این اتفاق آن شب نیفتاد. حوادثی اتفاق افتاد. آن شب برای شروع عملیات به ما گفتند شما از حوالی

ساعت ۱ شب آمادگی داشته

باشید؛ یعنی تا حوالی ساعت ۱ طبیعتاً با ما کاری نداشتند. ما همه پیش‌بینی‌ها را برابر تدبیر قرارگاه انجام داده بودیم. اتفاقات داخلی رخ داد. شهید یدالله کلهر که استاد و معلم اخلاق بنده بود، اصرار کرد که شما استراحت کنید. گفتم حاج یدالله من خوابم نمی‌برد. گفت عملیات که شروع شود، باید چند شبی بیدار بمانید. گفتم ان‌شاءالله بیدار می‌مانیم.

بعد من ایشان را ببینم. حالا این جرثقیلشان را آورده‌ایم و قایق‌ها را در آب انداخته‌ایم و خیالمان از جهت آمادگی رزم برای پشتیبانی راحت است. حالا می‌رسد به نیرویی که باید جابه‌جا شود، باز هم همین اتفاق افتاد؛ می‌گویند شما موج دوم هستید. برای دادن کمپرسی و جابه‌جایی نیرو، باز کار سخت شد. ما اجباراً به برادرها گفتیم بروید جاده را ببندید و کمپرسی‌ها را بیاورید؛

فقط کمپرسی یگان‌ها نباشد، چون آنها مثل ما درگیر مأموریت‌اند. هر کمپرسی که مال قرارگاه بود را بیاورید و نیروها را جابه‌جا کنید. ۵۰۰ - ۶۰۰ دستگاه کمپرسی آن شب از جاده آوردیم و نیروهایمان را در زمان‌بندی تعیین شده پای کار آوردیم. فردا صبح من را خواستند. آقای هاشمی رفسنجانی و برادر محسن رضایی گفتند که می‌گویند شما جاده را بستید، می‌گویند جرثقیل و کمپرسی گرفتید. گفتم درست است. گفت درست است؟ گفتم بله آقا، درست است؛ تازه دقیقش این است که حدود ۶۰۰ تا کمپرسی گرفته‌ایم. گفت دلیلش چیست؟ گفتم یک سؤالی دارم؛ اگر یگان برای انجام عملیات آماده نمی‌شد، با ما چه کار می‌کردید؟ ما که ۲ یا ۳ ساعت بعد از شکستن خط باید وارد عمل شویم فرقی بین مرحله اول و دوم وجود ندارد. اگر یگان ما آماده نمی‌شد، پای کار نمی‌آمد، شما بنده را برای همین کار که چرا شما یگان را پای کار نبردید، مؤاخذه می‌کردید. یک نگاهی به هم کردند گفتند بله، همین‌طور است. گفتم ما پیشگیری کردیم. این درک برای بچه‌های پشتیبانی یک‌خرده ضعیف

هواپیما کرد. فیلر هواپیما ۱۲-۱۰ دقیقه روشنایی وسیعی را ایجاد می‌کند. فیلرهای فراوان، آتش فراوان و پرحجم. آرام‌آرام شروع کرد به شیمیایی زدن. شهید کلهر گفت در قرارگاه دارند تصمیم می‌گیرند بر اینکه عملیات نگرفته و برای عقب‌نشینی تصمیم گرفته‌اند. گفتیم حالا که تصمیم به ما ابلاغ نشده. به آمادگی‌های ما هم خدشه‌ای وارد نمی‌شود؛ هر آنی که نیاز باشد برابر آن جدول با آمادگی کامل عمل می‌کنیم.»

دستور عقب‌نشینی در عملیات کربلای ۴

سردار فضلی درخصوص عدم‌الفتح عملیات کربلای ۴ گفت: «درحالی‌که هنوز وارد عمل نشده‌ایم، ساعت ۴ صبح تصمیم قطعی برای عقب‌نشینی ابلاغ شد. ما با همه اعضای قرارگاه تیپ ۳ باید وارد عمل می‌شدیم. آن شب شهید کلهر، شهید میررضی، مرحوم سردار پروین، سردار نوجوان، سردار خالقی جانشین تیپ ۳ گفتند که عقب‌نشینی است. ما بلافاصله جلسه گذاشتیم که چطور و به چه کیفیت عقب بکشیم. حدود ۲۰ کیلومتر عقب‌تر، برای اینکه پشتیبانی بچه‌ها را جابه‌جا کنند، یک زمانی محاسبه کردیم؛ سوار بر خودرو شدن یک‌زمانی را می‌طلبید. من فکر کردم به مصلحت ما نیست اگر ما در اینجا معطل کنیم و زیر آتش تلفات بدهیم، از توان رزم برای نبرد کم شده و این بی‌تدبیری است. جمع‌بندی جلسه این شد که برادرهای هر گردانی به ستون با فاصله حدود ۲ متر، بدو رو باید تا آن محل ۲۰ کیلومتر بدود. تمام این ۴ گردان بدو رو حرکت

اصرار ایشان که باید با آمادگی باشید، درست بود؛ من یک‌خرده طفره می‌رفتم. یکی دوتا از مسئولان ما آقای بابائیان و برادر سلطان‌علی امامی آن شب آمدند در قرارگاه ما که روبه‌روی مسجد جامع بود و اصرار زیادی کردند که فلانی هر کار شخصی که دارید بگویید ما برایتان انجام دهیم. گفتیم کاری ندارم. قسم دادند. دیدم نه واقعاً از ته دلشان می‌خواهند یک خدمتی کرده باشند. گفتیم بچه‌ها من یک ده روزی است که نتوانسته‌ام سرم را بشویم و استحمام بکنم، چون موهایم چرب است یک روز در میان باید سرم را می‌شستم. گفتند همین؟ گفتیم بله، برایم یک کتری آب ولرم و یک شامپو بیاورید. اینها محبت کردند شامپو آوردند و سرم را شستم و سرحال‌تر شدم. ولی شهید کلهر هنوز هوشیار بود که من باید بخوابم و کوتاه نمی‌آمد. من می‌خواستم جووری قانعش کنم. بی‌سیم کنارم روشن بود. درگیری شروع شده و چند دقیقه‌ای از درگیری گذشته بود. روی شبکه اخبار خودی عدم‌موفقیت منتشر نشد. از سروصداها مشهود بود که خط شکسته نشده است. شهید کلهر که ما را ول نمی‌کرد. گفتیم حاج یدالله برو قرارگاه ببین چه خبر است؟ او رفت قرارگاه، ما سرحال شده‌ایم و بیدار نشستیم و روی شبکه داریم گوش می‌دهیم. دیدم خط شکسته نشده است. فشار از هر زاویه‌ای هست. چند جایی خط شکسته شده، ولی عمده یگان‌ها با عدم‌الفتح مواجه شده‌اند و الحاق‌ها برقرار نشده است. پشت سرش شناورها نمی‌توانند در جریان باشند و خیلی اتفاقات دیگر. دشمن شروع به بمباران شبانه فیلرها و منوره‌های



سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

ارزیابی عملیات کربلای ۴ و تصمیم به اجرای عملیات کربلای ۵

سردار فضلی در ادامه به بررسی و ارزیابی عملیات کربلای ۴ پرداخت و اظهار کرد: «وقتی پرونده کربلای ۴ بسته شد، با تلفاتی که به سپاه اسلام وارد شد (شهید، مجروح و مصدوم شیمیایی)، جلسه‌ای در قرارگاه خاتم‌الانبیا^(ص) در حضور جانشین فرمانده معظم کل قوا و برادر محسن رضایی و فرماندهان قرارگاه‌ها و لشکرها و تیپ‌های مستقل تشکیل شد. در آنجا ۳ شبانه‌روز جلسات به درازا کشیده شد. موارد زیر مورد بحث و بررسی قرار گرفت: اول، شکست در کربلای ۴ ارزیابی شد که به چند دلیل شکست خوردیم. یک استراتژی را از حضرت امام^(ع) دریافت کرده بودیم - در عملیات قبل هم این گونه بود - استراتژی امام این بود که ما از باب تکلیف و ادای دین به جبهه آمده‌ایم، شکست و پیروزی برای ما مهم نیست. دوم، مناطق مورد ارزیابی قرار گرفت. از مناطق غرب و جنوب و حتی از

کردند. قایق‌هایمان را فرستادیم از پیچ کارون آمدند در محل‌های امنی که برایشان پیش‌بینی شده بود و در مقرشان اسکله‌ها را جمع کردند. در این ۲۰ کیلومتر اگر آمادگی جسمانی بچه‌ها بالا نبود اصلاً شدنی نبود، ولی هیچ‌کسی تردید نداشت که این مسافت را باید با سرعت به عقب برگردیم. بچه‌ها پیاده به سمت اردوگاه آمدند. آخرین نفرات ما تقریباً حوالی ساعت ۶ صبح به اردوگاه رسیدند. از فرماندهان از جمله سردار خالقی گهگاه ماسک را درمی‌آوردند و داد می‌زدند. مرحوم سردار پروین کمی شیمیایی شد. سردار خالقی شیمیایی شد و روی زمین ولو شد. چند نفر از بچه‌ها آمدند حسین خالقی را جابه‌جا کنند. یعنی شرایط این طوری بود. واحدها همه پیاده رفتند تا آن بنه‌ای که در عقب داشتیم. ما در کربلای ۴ فقط یک شهید دادیم، آن هم شهید عیسی بود.»

شمال غرب هم گزارش‌هایی را آوردند که انجامی شود این عملیات را انجام داد. بعد از ۳ شبانه‌روز بحث و تبادل نظر و تصمیم برای انجام عملیات گرفته شد.»

تا ۲۵۰ متر بود و یکی‌شان ۴۰۰ تا ۴۵۰ متر بزرگی دهانه‌اش بود. مأموریت اخذ شد و جلسه تمام شد و برگشتیم. در قرارگاه کربلای ۴ همان شب جلسه ستادی و هماهنگی و شور را گذاشتیم.»

خط حد لشکر ۱۰ در کربلای ۵

سردار فضل‌ی در ادامه سخنرانی خود به عملیات کربلای ۵ و نقش لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) پرداخت و گفت: «در شب اول، قرارگاه کربلا به فرماندهی آقای احمد غلامپور باید

با چند لشکر عمل کنند. ما جناح راست این یگان‌ها قرار گرفته‌ایم. ۵/۵ کیلومتر زدن به دژ شلمچه خط حد ماست. در قرارگاه کربلا شب اول چندین یگان سمت راست ما باید عمل کنند و از کانال ماهی عبور کنند. ما از کوت سواری به سمت جاده شلمچه و یک‌خرده جلوتر [باید وارد عمل می‌شدیم]، ۵/۵ کیلومتر خط حد لشکر سیدالشهدا^(ع) در زدن به دژ شلمچه است. خدای من عجب روزی بود که سابقه نداشت. این بار من دسترسی به عقبه دشمن دارم. این بار باید تک جبهه‌ای و تک رودرو بکنیم. خیلی آزمایش سختی است، ولی خداوند عجب روزی [قسمت ما] کرده است. سمت چپ ما آن شب یگان عمل نمی‌کرد. این هلالی‌ها و نونی‌شکلی‌ها پشت دژ شلمچه یک مقدار ارتفاع بلندتری داشتند که محافظت از دژ شلمچه را به عهده داشتند. دهانه یکی از این نونی‌شکل‌ها ۲۰۰

پیش از آغاز عملیات کربلای ۵، حدود ۳-۴ ماه بود که خیلی از بچه‌های لشکر مرخصی نرفته بودند. اولین گردانی که وارد صبحگاه شد گردان حضرت زینب^(س) بود؛ این بچه‌ها پوتین‌ها و جوراب‌ها را از پاهایشان در آورده‌اند، بعضی‌ها کفن پوشیده‌اند. در طوماری نوشته‌اند ما اهل کوفه نیستیم و شما را تنها نخواهیم گذاشت.

نقشه‌اش را پهن کرد و شروع کرد به توضیح دادن. سرگروه تیم‌هایی که برای معبری رفته‌اند یکی یکی شرح می‌دادند. من پیچاندم شاید یک نقطه ضعیفی پیدا بشود و شناسایی اینها را بتوانیم زیر سؤال ببریم. خدا شاهد است هرچه توضیح می‌دادند، دقیق و درست بود، اما نکته‌اش اینجا بود که همه شهدا شبیه هم بودند، حالا این یکی‌اش بود که ما متوجه شدیم. شهید کیانپور نمی‌گفت من رفته‌ام؛ می‌گفت بچه‌ها رفته‌اند شناسایی کرده‌اند. وقتی اصرار زیاد من را دید که قبول نمی‌کنم، گفت فلانی اگر بگویم دیشب من خودم در شناسایی شرکت کرده بودم، قبول می‌کنی؟ گفتم به‌والله دنبال همین یک بخش بودم که چه کسی رفته شناسایی را انجام داده است و این آقا غلام می‌گوید دیگران رفته‌اند؟ گفتم بچه‌ها، حق ندارید استراحت کنید. گزارش را که گرفتیم داغ به داغ با آقا محسن تماس گرفتم که یک پیروزی است؛ کار شناسایی دژ اتفاق افتاده است. من گفتم حتماً آقا محسن ما را می‌پیچاند و به این سادگی نمی‌پذیرد و بهتر است من این سرتیم‌های اطلاعات را با خودم ببرم. سرگروه‌ها را به سنگر اطراف بردم و رفتم خدمت آقا محسن. آقا محسن گفت غیرممکن است که شب شناسایی به دژ شلمچه رسیده باشند. گفتم این راهکار. و توضیحاتی را که خوب گرفته بودم خوب منتقل کردم. بعد احساس کردم که فرمانده هنوز دلش قرص نیست. برای تصمیم‌گیری فرمانده باید دلش قرص باشد، تعیین کند، باور کند. گفتم آقا اجازه می‌دهید خود بچه‌های اطلاعات و عملیات و تخریب که دیشب رفتند شناسایی را بیاورم. گفت مگر آورده‌اید؟ گفتم بله، با همه خستگی آنها را آوردم. بچه‌ها آمدند خودشان برای آقا محسن گزارش دادند و ایشان پذیرفت. الان شده است نهم دی‌ماه؛ یعنی ۲ شب شناسایی کردیم و قرار است که شب‌های بعد کار شناسایی را تکمیل کنیم. هنوز هم

حال و هوای لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در پادگان

کوثر قبل از عملیات کربلای ۵

سردار فضلی در ادامه با توصیف حال و هوای لشکر ۱۰ در

شب قبل از عملیات افزود: «نیمه‌های شب به اردوگاه کوثر رسیدم. همان موقع فرمانده گردان‌ها را احضار کردم و گفتم فردا صبحگاه داریم. در صبحگاه راجع به عملیات کربلای ۴ باهم صحبت کنیم و برای عملیات بعدی هم آمادگی بچه‌ها را از آنها دریافت کنیم. هنوز کسی با این بچه‌ها حرف نزده است؛ درحالی که این بچه‌ها قریب به ۶ ماه برای این

در صبحگاه یک‌دفعه به خودم آمدم؛ حالا من دارم این حرف‌ها را می‌زنم، نکند کسی بخواهد برگردد و حالا توی رودربایستی قرار بگیرد. گفتم برادرها من لحظاتی به سمتی نگاه می‌کنم، هرکسی آمادگی ندارد می‌تواند از صف ما جدا شود. وقتی به جمعیت برگشتم خدا شاهد است حتی یک نفر هم نرفته بود.

عملیات کار آماده‌سازی انجام داده‌اند. حدود ۳-۴ ماه بود که مرخصی بچه‌ها در نوسانات زمان عملیات کربلای ۴ عقب‌افتاده است خیلی‌ها مرخصی نرفته‌اند. ۲۰ روز هم قبل از عملیات کربلای ۴، اینها در قرنطینه قرار گرفته‌اند و هیچ ارتباطی با پشت جبهه ندارند. از کربلای ۴ تا الان حدوداً ۵ یا ۶ روز دارد می‌گذرد، تازه آمده‌ایم با رزمنده‌ها حرف بزیم. صبح در روشنایی هوا اردوگاه ما همچون یک جنگل بود. هر صبح اردوگاه را مه غلیظی می‌پوشاند.



دومین دوره انتقال تجارب فرماندهان دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

طرح مانور لشکر ۱۰ در عملیات کربلای ۵

راهکارهایی بود که بچه‌ها شناسایی کرده بودند و تسلط کافی را حاصل کرده بودند. در کل این ۵/۵ کیلومتر ما هیچ جاده آسفالته‌ای نداریم، هیچ جاده خاکی نداریم. خود جاده شلمچه به طول قریب به ۳ کیلومتر به یک باتلاق تبدیل شده بود. آب‌گرفتگی شده بود. یک خاکریز از عملیات رمضان در اینجا درست شد. این ۴-۵ سال هم باران ارتفاعش را کم کرده است. چون آب‌گرفتگی بود، اطراف ما کنار خاکریزها را هر شب لایه‌روبی می‌کردیم تا یک آبراهی درست کردیم که از این آبراه قایق‌ها بتوانند حرکت کنند. ارتفاع آبراه ۸۰ تا ۹۰ سانتی‌متر بیشتر نیست. وقتی قایق را روشن می‌کنند موتور آب‌خور نیاز دارد و آبی هم وجود ندارد. جمع‌بندی این شد که اولاً قایق‌های سبک را اینجا بیاوریم، ثانیاً پایه موتور قایق را کوتاه کنیم و موتور بچسبد به سینه قایق تا آب‌خور کمتری بخواهد. ما نمی‌توانیم غیر از این راه رزمنده‌هایمان را به خط برسانیم. تنها آبراه لشکر

سردار علی فضلی درباره طرح مانور لشکر ۱۰ در عملیات کربلای ۵ گفت: «کار شناسایی و طراحی خوب جلو رفت. یکی دو روز مانده به عملیات متوجه شدیم بچه‌های مهندسی صاحب‌الزمان (عج) تیرچه دارند. رفتیم خواهش کردم که ممکن است تیرچه را بدهید تا ما یک کانالی بکنیم؛ یک محل امنی باشد، چون آتش دشمن زیاد است. تیرچه را دادند و یک کانالی کندیم. بچه‌ها برای شروع عملیات براساس گردان‌ها آمدند. باید در شلمچه خط‌شکنی را غواص‌ها بر عهده بگیرند. برای گردان حضرت زینب (س) و گردان حضرت علی‌اکبر (ع) تقسیم خط و حد می‌کردیم. اینها هرکدام ۴-۵ معبر برایشان قطعی تأیید شد که ۲-۳ معبر از خود عراقی‌ها منتج می‌شد. عراقی‌ها که به سمت کمین می‌آمدند ما راهکارهایی آنجا دیدیم که بچه‌ها از معبر خود عراقی‌ها استفاده کنند. ۲-۳ راهکار از معبر عراقی‌ها بود و مابقی

شروع عملیات کربلای ۵

سردار فضلی در ادامه تشریح نقش لشکر ۱۰ در عملیات کربلای ۵ گفت: «ساعت ۲ بامداد شروع عملیات پیش‌بینی شده است. از قبل از ساعت ۱۲ تاریکی مطلق بود و به نفع ما بود؛ یعنی کمکمان می‌کرد. بخشی از غواص‌ها را برای کمین‌ها و بخشی را برای شکستن دژ گذاشتیم. رفتند از معبرشان عبور کردند. شاید قبل از ساعت ۱ شب آمادگی درگیری را داشتیم، ولی شروع تک، هم‌زمان با همه یگان‌ها ساعت ۲ بامداد است. یکی از نیروهای سمت راست ما (حالا نمی‌دانم لشکر ۲۵ یا یگان دیگری) زودتر با دشمن درگیر شد. ساعت ۱/۵ بامداد که درگیر شدند، ما هم ابلاغ کردیم که شما هم درگیر بشوید. وقتی درگیر شدیم درواقع یکپارچگی عملیات علیه دشمن شروع شد. ما هم از آتش مستقیم هم از آتش منحنی برای روی دژ غیر از جایی که معبر داشتیم، استفاده کامل کردیم. این سیاست ما بود که در عملیات‌های مختلف از جمله این عملیات هرچه آتش مستقیم و منحنی داشتیم روی دژ متمرکز کردیم، فقط جایی که معبر بود شعاع تأمین معبر را درواقع رعایت کردیم. کمین‌ها را بچه‌ها گرفتند. بخشی از کمین‌ها به تصرف درآمد. بار اول که به دژ زدند، هیچ حاصلی نداشت؛ چون دژ یک ارتفاع بلندی داشت. مرحله اول موفق نشدیم یک سنگر از دژ بگیریم. هر ۲ تا گردان با هر چندتا راهکاری که جلو رفتند، با واکنش عراقی‌ها مواجه شدند. عراقی‌ها از بالا خیلی اشراف داشتند و با تیرتراش امان می‌بردند. من دوباره دستور دادم که بار دوم حمله کنید. بار دوم هم هر چندتا گردان

سیدالشهدا^(ع) همین آبراه است. ما باید مستقیم به دژ می‌زدیم و برای زدن مستقیم به دژ باید از معبر عبور می‌کردیم. آب‌گرفتگی کمی با کانال ماهی فاصله داشت. ما ۲ تا گردان‌هایمان، گردان حضرت زینب^(س) و گردان حضرت علی‌اکبر^(ع) باید رودررو تک جبهه‌ای بکنند. احتمال دادیم در پاسگاه کوت سواری، خط لشکر ۱۹ زودتر از خط ما شکسته شود؛ به همین دلیل گردان حضرت سجاد^(ع) را آنجا بردیم تا از موفقیت لشکر ۱۹

استفاده بکند و همین اتفاق هم افتاد. گردان امام سجاد^(ع) و لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) با استفاده از موفقیت لشکر ۱۹ فجر در محور کوت‌سواری، از معبر آن‌ها عبور کرد و آمدند الحاق کردند. گردان امام سجاد^(ع) را بردیم پشت سر آنها که اگر آنها زودتر از ما موفق شدند خط را شکستند، گردان امام سجاد^(ع) بیاید روی این دژ. ما پیش‌بینی کردیم خط را باید مستقیم تک جبهه‌ای کنیم و بشکنیم. ۱۲۰۰ غواص برای شکستن دژ شلمچه پیش‌بینی کردیم. از ۲ تا گردان حدود ۱۰ تا ۱۱ معبر شناسایی شده و در شب عملیات ۹-۸ تا کاملاً دستمان را گرفت. ما از این ۵/۵ کیلومتر تا ساعت ۷ صبح ۱۸۰۰ مترش را توانسته بودیم بگیریم. موفقیت پاسگاه کوت سواری به ما کمک شایانی کرد.»

من برای بار سوم دستور دادم دوباره دشمن را تک کنید. گفتم ما دستور می‌دهیم انگار هیچ خاصیتی ندارد، خطی شکسته نمی‌شود. من از سنگر بیرون آمدم و خیلی احوالم متأثر بود. من داشتم با خودم مرور می‌کردم خدایا اگر گناهی است مال من است، نکند امشب این خط شکسته نشود. همین فکرها را می‌کردم آقای صفرزاده گفت فلانی، بچه‌ها یک سنگر از دژ را گرفتند.

پوست خودمان نمی‌گنجیدیم. ریختیم در قرارگاه، [به رزمنده‌ها گفتیم] خدا قوت، مواظب باشید سنگر سقوط نکند. یک سنگر از دژ شلمچه خداوند عنایتی کرد که سقوط کرد و خط شکسته شد. سنگر اول، سنگر دوم، سنگر سوم، سنگر چهارم [پشت سرهم سقوط کرد]. از کوت سواری هم خبر رسید که خط شکسته شده و بچه‌ها از کانال ماهی عبور کردند و آن طرف با دشمن درگیرند. اگر بخواهم خلاصه

در دامنه هلالی اول عراقی‌ها دوباره ما را متوقف کردند. هر کار کردیم، به جایی نرسید. گفتم برادر محسن، اگر امروز از امام یک ملاقات بگیرد، این بچه‌ها شارژ بشوند، بقیه خط شکسته می‌شود. آقا محسن گفت امام پذیرفت. این خبر در خط منتشر شد. نزدیک‌های نماز ظهر بود. بچه‌ها به اولین سنگر از هلالی رسیدند.

کنم تا صبح ساعت ۷، ۱۸۰۰ متر از ۵/۵ کیلومتر را گرفتیم. مابقی هنوز دست دشمن بود. ۷ صبح پاتک عراقی‌ها شروع شد. عراقی‌ها یک برتری پیدا کردند. آنها عقبه داشتند، همه چیزشان متصل بود، پیوستگی داشت، طرح پاتک داشتند. گفتیم برادرها، اینجا تنگه احد است؛ تلاش کنید سنگر به دست دشمن نیفتد،

دشمن طمع پیدا نکند. امیدشان را ناامید کنید. تا ساعت ۹ صبح هرچه دشمن تلاش کرد، این بچه‌ها جواب دادند و محکم ایستادند. ساعت ۹ صبح گردان حضرت علی‌اصغر^(ع) و گردان حضرت مهدی^(عج) را با تعدادی پی‌ام‌پی و خشابار که می‌توانستند در این باتلاق حرکت کنند، رساندیم و خط را تقویت کردیم. هنوز تیپ ۳ ما اینجا درگیر بود. خط تقویت شد. تا ساعت ۱۱ برتری با ما شد.»

(اینها بهترین گردان‌های ما بودند) تلاش کردند، باز راه به جایی نبردند. هنوز کوت سواری شکسته نشده بود. کمین‌ها را که گرفتیم یک بخش زیادی را که به خود دژ رسیدیم دژ یک دیواره بلندی داشت. سمت چپ ما هیچ یگانی نبود. فردا ساعت ۳ بعدازظهر لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) و لشکر ۵ نصر در روز آمدند و از خط ما عبور کردند. بار دوم هرچه بچه‌ها تلاش کردند راه به جایی نبردند؛ درحالی که ما تعدادی شهید و مجروح دادیم. من برای بار سوم دستور دادم دوباره دشمن را تک کنید؛ مجروح‌ها در آب تیراندازی کنند و آنهایی که سالم‌اند عملیاتشان را ادامه بدهند. گفتم ای خدای من، اگر این بار خط شکسته نشود ما دستور می‌دهیم انگار هیچ خاصیتی ندارد، خطی شکسته نمی‌شود. من از سنگر بیرون آمدم و خیلی احوال متاثر بود. دیدم به تبع من غیر از آقای صفرزاده که مسئول مخابرات بود و قاسم‌زاده بی‌سیم‌چی، همه از سنگر بیرون آمدند. هرکسی یک جوری با خدا حرف می‌زد؛ یکی قرآن می‌خواند، یکی دعای فرج می‌خواند. من داشتم با خودم مرور می‌کردم خدایا اگر گناهی است مال من است، نکند امشب این خط شکسته نشود، نکند غروری بر ما حاکم شده باشد. اینها بهترین‌های این امت‌اند، اینها بهترین‌های این نظام‌اند، اینها بهترین‌های امام‌اند که امشب آمدند اینجا. این جوری که نیست که اگر خط شکسته نشود یک لشکر دیگر می‌آورد پشت سر ما می‌گذارند که بروید. خط یک فرایندی دارد. همین فکرها را می‌کردم که دیدم آقای رضا صفرزاده یک "یا حسین" گفت و از سنگر بیرون پرید. گفت فلانی، بچه‌ها یک سنگر از دژ گرفتند. همه ما در

اقتدار و قدرت پیش می‌رفتند؛ سنگر اول، سنگر دوم...، یک، چهار، پنج سنگر تصرف شد. صدای اذان به گوش رسید. موقع نماز شد، تعدادی به نماز ایستادند و تعدادی پیشروی کردند. تا ساعت ۳/۵ بعدازظهر طول کشید که ما این ۳ تا هلالی را از دشمن پس بگیریم (که به آنها نونی‌ها، هلالی‌ها و نعل اسبی هم می‌گویند، دوتایشان ۲۰۰ تا ۲۵۰ متری بود و یکی‌شان حدود ۴۰۰ تا ۴۵۰ متر). اینجا بود که شهید خرازی و باقر قالیباف، لشکر امام حسین^(ع) و لشکر نصر (شهید کاظمی اگر بوده، من ندیدم؛ من این دو بزرگوار را یادم هست) آمدند ادامه عملیات را در روز به عهده گرفتند. عملیات کربلای ۵، ۲۸ شبانه‌روز طول کشید و ما قریب به ۲۲ شبانه‌روزش در حدود ۹ مرحله وارد عمل شدیم. توان رزمی ما آرام‌آرام کاهش پیدا کرد که قصه‌اش طولانی است. شهید بزرگوار شوشتری که جانشین قرارگاه نجف بود (چون ما چندتا قرارگاه عمل کردیم) گفت من گردانی می‌فرستم و یگانی می‌آید خط را تحویل می‌گیرد. این برای یگان‌های مختلف اتفاق می‌افتاد. نشده بود چند اتفاق را پیگیری کند. وقتی من تماس می‌گرفتم قرارگاه، می‌گفتند ایشان نیست، می‌فهمیدم که دستش خالی است. خجالت می‌کشیدیم زیاد تماس بگیریم. ولی به والله قسم برادرها، اگر در هر گردانی یک دسته هم باقی مانده بود اعلام می‌کردم هنوز یک دسته از گردان فلان مانده است. چون می‌رفتند اردوگاه کوثر بازسازی می‌شدند و برمی‌گشتند. بعد از ۲۲ شبانه‌روز اجباراً ما را از خط آزاد کردند. توپخانه، ادوات و مهندسی و زرهی‌مان که ما در مرحله دوم شب بعد آمدیم خدمت آقا مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا، پشت کانال ماهی در قرارگاه آنیز وارد عمل شدند. سردار قربانی با موفقیت

خبر ملاقات با امام و تأثیر آن بر عملکرد نیروها

سردار فضل‌ی در ادامه سخنرانی خود با اشاره به جنگ سخت در شلمچه درباره تأثیر پیام ملاقات با امام^(ع) بر روحیه رزمندگان گفت: «آمدیم تا دامنه هلالی اول رسیدیم. عراقی‌ها دوباره اینجا ما را متوقف کردند. هر چه آقا محسن، قرارگاه رده‌بالا تدبیر داشتند، طرح داشتند، هر چه به ذهن خودمان می‌رسید، هر کار کردیم، به جایی نرسید. از ساعت ۱۱ کار قفل شد. درحالی‌که هلالی‌ها اگر تصرف نمی‌شد، دشمن می‌توانست جغرافیا را پس بگیرد و اتفاقاتی بیفتد. من خیلی فکر کردم. تماس گرفتم با برادر محسن گفتم ما یک پیشنهاد دیگری داریم و این درواقع آخرین برآوردهایمان است. گفت پیشنهاد شما چیست؟ گفتم برادر محسن، اگر امروز از امام یک ملاقات بگیرید، این بچه‌ها شارژ بشوند، بقیه خط شکسته می‌شود؛ در غیر این صورت نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد. آقا محسن گفت به شما خبر می‌دهم. شاید ده تا دوازده دقیقه بعد تماس گرفت گفت امام رزمنده‌های لشکر را به ملاقات پذیرفت. ما در خط یک پیش‌بینی عملیات روانی داشتیم که چطور اطلاعات به بچه‌ها برسد. این خبر در خط منتشر شد. یک شور و شعف و هیجانی در خط لشکر حادث شد. نزدیک‌های نماز ظهر بود. شهید کیانپور با جانشین محور ۳ شهید کسائیان که اخوی او پیش ما بود، شهید ابراهیم اخوی بزرگوار ایشان جانشین تیپ ۳ بود، با جانشین گردان المهدی^(عج)، شهید کاشی‌ها و شهید کیانپور و دو شهید ناظریان و تعداد دیگری از بچه‌ها رسیدند. حاج خادم با بچه‌هایشان به اولین سنگر از هلالی رسیدند. بچه‌ها برای من قسم می‌خوردند که تیر از اطراف سروصورت بچه‌ها عبور می‌کرد، کانه هیچ خبری نیست. اینها با



سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

آن طرف کانال از سه راهی شهادت آمد. شب بعدش ما با لشکر ۲۷ آنجا به سمت شمشیر عمل کردیم که لشکر عاشورا از نوک شمشیر با ما الحاق می کرد. سمت راست ما سردار کوثری فرمانده لشکر حضرت رسول^(ص) عمل می کرد. ما از پل سه راه شهادت به سمت چپ عمل می کردیم و به سمت راست سردار کوثری لشکر حضرت رسول^(ص) عمل می کرد. قرارگاه های ما تقریباً ۲۰۰ متر با هم فاصله داشت. اگر خاطرتان باشد پشت کانال ماهی آن سمت سنگر موضعی نبود و یک سری سنگر حفره ای را بچه ها کنده بودند. قرارگاه ۲ تا لشکر این فاصله را داشت. منتها ما شب دوم آمدیم خدمت آقا مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا توجیه شدیم. فشار زیادی در این منطقه هم بود. اینها در الحاق با لشکر ۳۱ عاشورا با موفقیت در نوک شمشیر بچه ها به همدیگر رسیدند و همدیگر را دیدند، اما به ذهنم رسید در الحاق یک خرده غفلت شده است. آنها به حساب ما واگذار کرده بودند،

ما به حساب آنها واگذار کرده بودیم. دشمن هم در این نقطه پافشاری می کرد و این وسط هنوز یک استعدادی را نگه داشته بود. بعد که این الحاق برقرار نشد. فشار زیادتر شد. بچه ها آن قدر در دشت مقابلمان تانک زده بودند که قابل توصیف نیست. اینجا گردان کربلای ما عمل می کرد، در حالی که آن شب گردان حضرت قاسم^(ع) و گردان حضرت قمر بنی هاشم^(ع) و گردان زهیر در آن دشت تلفات سنگینی بر دشمن وارد کردند؛ چون جلو شما تانک زیادی بود، یگان های زره پوش دشمن بود، اما این الحاق تا آخر برقرار نشد، تلفات سنگین و خسارات زیادی بر دشمن وارد شد. حالا چون وقت نیست من خلاصه می کنم. شرح عملیات کربلای ۵ هر مرحله اش و هر واحدی که عمل کرده، ستودنی است. عراقی ها و نیروهای خودی به هم چسبیده و خیلی به هم نزدیک بودند؛ اگر بگویم لحظه ای نبود که نارنجک به هم پرتاب نکنند، اغراق نیست.



از راست: شهید پدالله کلهر جانشین لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع)، علی فضلی فرمانده لشکر و مرحوم حسین پروین رئیس ستاد لشکر در عملیات کربلای ۵.

دیدار دادید؛ حالا آقایان می گویند نمی شود. خود این گفته شجاعت می خواست. امام نیم نگاهی به برادرهای دفتر کردند و فرمودند بگذارید بیایند. من در پوست خود نمی گنجیدم؛ اما خدایا حالا امام فرمود که بیایند، اما در حسینیه جایی نمانده است. از بیت بیرون آمدم. برادرهای دفتر فرمودند امام امروز استثنائاً پذیرفتند ملاقات دومی را با رزمنده های لشکر ۱۰ و یگان هایی که به آنها ملحق شده اند، داشته باشند. فرموده بودند که گزارشی هم باید خدمت امام بدهید. آقای رسولی پیغام دادند که آقا محسن گفته شما چند دقیقه ای گزارش بدهید. من هرچه طفره رفتم که من کی هستم که بخواهم برای امام حرف بزنم و وقت امام را بگیرم، فرمود که گفته اند چند جمله ای گزارش بدهید. ملاقات اول تمام و ملاقات دوم شروع شد. در حسینیه جماران هر کسی به اندازه انگشت های

شستش جا داشت و همه به صورت کتابی و فشرده نشستند بودند. حاج منصور ارضی هم نوحه ای برای لشکر داشت. ایشان می خواند و ما سینه می زدیم. من دیدم که هم زمان آن لحظه که در آن خط وعده دیدار امام داده شده بود... آن وعده دیدار آن روز همان ساعت آنجا که خبرش رسیده همان ساعت محقق شده است. امام تشریف فرما شدند. قریب به ۲۸ دقیقه تا نیم ساعت عشق بازی رزمنده ها با امام و امام با فرزندان رزمنده اش به درازا کشید. من خودم تا چند وقت پیش که برای یادواره کازرون رفته بودم، همیشه در ذهنم بود که آنجا خیلی کم حرف زدم و به چند جمله ای که الآن عرض می کنم، بسنده کردم و همین چند جمله را گفتم. هیچ مستندی هم از آن دیدار ندیده بودم. در کازرون برادرها یک مستندی پخش کردند و آنجا دیدم مثل اینکه خیلی در محضر امام

